

روزگار رفته

کتابفروشی و سیر تحول آن در تهران – قسمت نهم



فرید مرادی

■ در ۱۳۱۸ شمسی به دستور رضاخان تمام مغازه‌های غرب ناصرخسرو را از خیابان درب اندرون تا در جنوبی آن که جزو بیوتات سلطنتی دوران قاجار به حساب می‌آمد بدون پرداخت سرقفلی به مالکان آن تخریب و آنجا را به وزارت دارای تبدیل کردند و هر کدام از کتابفروشان به ناچار به محل دیگری رفتند.

کتابفروشی اقبال به خیابان شاه‌آباد منتقل شد. سیدعلی‌اکبر کاشانی به خیابان اسلامبول بین چهارراه لاله‌زار و مخبرالدوله رفت. کار کاشانی بیشتر چاپ کارت تبریک بود. کتاب رباعیات خیام را با نقاشی‌هایی از محمد تنویدی نیز منتشر کرد. کتابفروشی‌های گنج دانش، مظفری و مهدیه به خیابان باب همایون منتقل شدند.

کتابفروشی مروج هم بعدها در زیر شمس‌العماره به مدیریت محمدحسین مروج شروع به کار کرد و کارش چاپ رمان و فرهنگ‌های دوزبانه انگلیسی– فارسی بود، از او دو پسر به نام‌های غلامرضا و حسن با نام فامیلی محیط به جا مانده است.

در سمت دیگر ناصرخسرو نیز کتابفروشی شمس در ابتدای پاساژ معطر قرار داشت. دو نفر با مشارکت این کتابفروشی را اداره می‌کردند. آقای بارفتنی و حاج‌حسین فرشاهی (فشاهی). کار آنان خرید و فروش کتاب‌های دست دوم، نسخ خطی و کتابخانه‌های شخصی بود و سال‌ها محل مراجعه علاقه‌مندان به کتاب‌های نایاب و قدیمی بود. بعد از انقلاب آقای فرشاهی از بارفتنی جدا شد و پایین‌تر از سه‌راه شاه سابق (سه راه جمهوری) مغازه‌ای بزرگ به نام آینه کتاب راه‌اندازی کرد که مورد استقبال علاقه‌مندان بود. چند سال پیش ایشان این فروشگاه را به فروشنندگان لوازم پزشکی واگذار کرد. بارفتنی نیز نامدتی بیشتر به فروش کتاب‌های کمبایب فقهی پرداخت ولی مدت‌هاست که آن فروشگاه غیرفعال است.

اسماعیل بارفتنی، از صاحبان کتابفروشی شمس درباره خودش و کار کتابفروشی چنین می‌گوید: «در حدود ۴۰سال کارم در ارتباط با کتاب و نشر بوده است. از ابتدا این شغل را انتخاب نکرده بودم. ابتدا دوستدار معلمی بودم اما انسان همیشه به همه خواسته‌هایش نمی‌رسد. من هم به علی وارد رشته فنی شدم و در قسمت رنگرزی پارچه مشغول کار شدم. بعد از طی یک دوره سه‌ساله در هنرستان متخصص رنگ پارچه شدم. آن زمان



هنرستان ما در محل وزارت ارشاد کنونی بود. در جنوب باغ معروف قاجارها یک بخش مخصوص مجسمه‌سازی بود. بخشی اختصاص به کاشی‌کاری داشت و بخشی به نقاشی، تاتار، رنگرزی و… نقاشی در آنجا دنباله کار کمال‌الملک بود. یک قسمت هم در «هوزه پهناز» بود. هنرستان زیر نظر اداره کل صنایع اداره می‌شد.

قرار بود در امتحان پایان دوره سه نفر اول را به اروپا بفرستند. من هم شلگرد دوم شدم، اما با جنگ سه‌روزه ایران و روس و انگلیس هم‌زمان شد و رفتن رضاشاه. این مساله باعث شد در همه امور وقفه ایجاد شود.

به هر حال بعد از گرفتن دیپلم به استخدام وزارت پیشه و هنر درآمدم. حدود سه سال در رشته رنگ و پارچه کار کردم، بعد به فکر کار آزاد افتادم و با آقای فرشاهی صاحب کتابفروشی آینه کتاب که دوست و همکلاسی بودیم به دنبال شغلی غیردولتی رفتم. ابتدا به کشاورزی و سپس تجارت… پرداختیم. اما در نهایت راهمان را پیدا کردیم. چون هر دو دوستدار کتاب بودیم ، به شغل کتابفروشی روی آوردیم.

در آن زمان سرمایه زیادی نداشتیم که مغازه بزرگی بگیریم. مغازه‌ای جلو پاساژ معطر در خیابان ناصرخسرو دیده‌بودیم و با آقای فرشاهی برای خرید مغازه رفتم و بالاخره موفق شدیم آن کتابفروشی را با همان قیمتی که می‌خواستیم بخریم و مقداری کتاب هم خریدیم و آنجا را به نام «کتابفروشی شمس» راه‌اندازی کردیم. با بیشتر کتابفروشی‌های بزرگ آن زمان مانند کلاله‌خاور، خیام، علمی و… دادوستد و رفت‌وآمد داشتیم.

بیشتر در کار کتاب‌های خطی افتادیم و کتاب‌هایمان را از کتابخانه‌های شخصی تأمین می‌کردیم؛ کتاب‌های چاپ‌شده در دوران ناصرالدین‌شاه، امثال و حکم دهخدا لغتنامه‌ها و روزنامه‌هایی که در زمان رضاشاه چاپ شده بود و… مشتری این‌گونه کتاب‌ها چندان زیاد نبود که دوباره چاپ شوند و مشتریان خاص داشتند. بیشتر افرادی که کار تحقیقاتی می‌کردند یا کلکسیونر بودند این کتاب‌ها را می‌خریدند. البته ناگفته نماند که بعضی از مشتری‌ها هم فقط شکل و اندازه و رنگ کتاب برایشان مهم بود.

ایراد به استنباط

■ نقد «فلسفه فلسفه سیاسی» قز لسنفلی



مجید مددی

کتابی که با نام «فلسفه فلسفه سیاسی» انتشار یافته ظاهراً کتابی درسی است و نه برای مخاطب عام که به گفته مولف «به‌عنوان منبع درسی برای کاربرد نظریه‌های سیاسی مقطع کارشناسی ارشد علوم سیاسی تألیف شده است» و شاید به همین دلیل هم هست که دارای نثری کارشناسانه، مغلق و پیچیده است با محتوایی دایره‌المعارفی! مولف در درامدی بر کتاب می‌نویسد: حال که کل واژگان سیاست جدید با گذار از امر سیاسی کاربردی ندارند، بهتر است به شناسایی و تفسیر عمیق جنبه‌های اصلی فلسفه سیاسی نوین بپردازیم.(حال اگر خواننده در فهم این عبارت قدری مشکل دارد باید آن را به حساب درسی بودن کتاب بگذارد) و با پرداختن به این «جنبه‌های اصلی فلسفه سیاسی نوین» است که مولف شاهکاری آفریده بی‌بدیل که نه تنها در خور تامل و تعمق و ژرف‌نگری است، بلکه می‌تواند اثری کلاسیک در اندیشه مدرن به حساب آید!

مولف در درامدی بر کتاب می‌نویسد: «ا استاد به اهمیت تفسیرهای جدید در حوزه فلسفه سیاسی، بر آن است که واقعیت‌پناه‌ترین وضعیت، گشایش مسیر است که صرفاً متکی به یکی از سناریوهای پیش گفته نباشد…» و این گفته خواننده را وامی‌دارد تا در مسیر گشوده به دست ایشان! برای فهم فلسفه سیاسی گام بردارد؛ اما بعضاً متوجه می‌شود «هدف کتاب آن نیست که در جست‌وجوی فلسفه سیاسی مناسب برای دوره معاصر، یعنی عصر جهانی برآید، با این حال مولف ارجمند در تلاشی تبسوز و قابل احترام در حجمی عظیم در جست‌وجوی همان چیز مناسب برای دوره معاصر… برمی‌آید و خود را خسته و فرسوده می‌کند. باید پرسید مولف در این اثر که هدفش «گشایش مسیر» بوده، تازه برای بی‌افتکدن «فلسفه سیاسی مناسب برای عصر جهانی» است؛ اما فرونانه اعلام می‌کند از «جست‌وجو» برای تحقق چنین امری دست‌شسته، پس چرا کار را ادامه می‌دهد؟! شاید به دلیل آنکه کسی تاکنون درباره فلسفه فلسفه سیاسی چیزی ننوشته و این رسالت اوست که درباره آن چیزی بنویسد هر چند منجر به گشایش راه تازه و مسیر متفاوتی هم نباشد. با اینکه من کاملاً چندان‌بی به مطالعه و بررسی آثار تالیفی به‌ویژه در عرصه علوم اجتماعی در این دیار ندارم، اما چون در خواندن دقتی در حد توان دارم و دلیلم هم احترام به نوشته و نویسنده است، در مورد این کتاب نیز به نکات قابل تاملی برخوردم که نادیده‌گرفتن‌شان دور از انصاف و گونه‌ای بی‌احترامی به خوانندگان کتاب که لابد اکثراً دانش‌پژوهانده خواهد بود. این نکته‌ها شامل نارسایی عبارت، ناقص‌القول و خطا در برگردان نقل‌قول‌هاست که مولف ارجمند ذکر آنها را بر من خواهد بخشید و آن را خرده‌گیری و عیب‌جویی آدمی که پیوسته نیمه خالی لیوان را می‌بیند، نخواهد پنداشت.

مقدمه کتاب با دو نقل‌قول از هانا آرت و هنگل آغاز می‌شود که به‌نظر می‌رسد نقل‌قول اول برگردان غلط با دست‌کم نارسایی است. اینکه عین عبارت، واقعیت‌اسفاب‌این است که بخش‌بزرگی از بدی‌ها را افرادی مرکب می‌شوند که هرگز تصمیم به بدبودن یا خوببودن نمی‌گیرند؛ انهایی که توانایی اندیشیدن ندارند. در این عبارت مبتدا و خبر جمله با هم معخولی ندارند زیرا «اگر بدی‌ها را افرادی مرکب می‌شوند که هرگز…»با این خبر که «آنها توانایی…»ندارند توقع بی‌جا از کسی است که نمی‌تواند بیندیشد و در مورد بحث و بد تصمیم بگیرد. تصمیم کسی می‌گیرد تا توانایی اندیشیدن داشته باشد. (با عرض معذرت از خانم هانا آرت!) حال ربط آن مطالبی که در پی می‌آید چیست؟ چیزی است که باید مولف پاسخ‌گوید از این دست خطاها در کتاب فراوان یافت می‌شود. مثلاً شعری از بودلر:

امکان دارد چیزی حقیقی باشد، اگرچه و از آن لحاظ که نه زیباست و نه مقدس و نه خوب! یا واقعاً بودلر اینچنین سخن گفته: اگرچه و از آن لحاظ…؟ یا «دولت‌راهی» که ظاهراً ترجمه welfare state باید دولت رفاه ترجمه شود. دیگر جمله معروف لاک که ذهن انسان را به لوح سفیدی مانند می‌کند، در کتاب به عقل یک صفحه سپید برگردانده شده. این واژه در اصل mind بوده که ترجمه درست آن ذهن است نه عقل چرا که اگر عقل سفید باشد، بقیه باشد برای بعد، همچونین تفل‌قوی از سقراط در اپولوز: من آن خرمنگسی هستم که خاوند به این شهر بستگی داده است؟! حالا چرا سقراط بدین‌سان در دادگاه از خود دفاع کرده و شاید همین هم سبب صدور حکم اعدامش شد، لابد ترسیده بود. چشمگیرتر از همه، منابع و مآخذ مورد استناد مولف است که به راستی حیرت‌آور و باورنکردنی است. برای نمونه، مقدمه ۱۶ صفحه‌ای دارای چیزی حدود ۵۰ منبع است که اگر سرانگشتی هم حساب کنیم، برای کل کتاب، این منابع سر به چند صد می‌زند که باید به حوصله و صبر و شکیبایی مولف

آفرین گفت. من در هیچ کتاب تالیفی در این زمینه رجوع به این همه منبع ندیده‌ام حتی آثار سترگ کلاسیک جهانی‌شده مانند اثر عظیم هارولدسکی^۱ که کتاب درسی و مرجع اصلی رشته علوم و فلسفه سیاسی در سرتاسر جهان انگلیسی‌زبان و در ترجمه در دیگر کشورهاست. ۱۰ درصد منابع استنادی شاهکار ما را ندارد. در اینجا بی‌مناسبت نیست ذکر‌ی از جلسه پایان‌نامه کارشناسی ارشد در دانشگاه هنر کتم که از من نیز به عنوان استاد داور دعوت شده‌بود. شاید گفتنی نباشد که در جلسه معلوم شد بین اساتدان حاضر، تنها من پایان‌نامه را تمام و کمال و با دقت خوانده بودم و در پایان جلسه در اشاره به فهرست مفصل چندصفحه‌ای منابع به زبان‌های فارسی، انگلیسی، فرانسه و… با طنزی گزنده گفتم: «اگر این جوان تنها پنج کتاب از این منابع را دیده و خوانده بود، پایان‌نامه بهتری می‌نوشت.» از این‌رو، به گمان من، اگر اساتدان، اثر قابل اعتنا و ارزشمندی به زبان دیگری یافتند، بهتر است به جای تألیف که معمولاً در دانشگاه‌های ما، ترجمه‌ای است مخلوط، دست و پا شکسته و نارسا از چند منبع که تنها نام استاد مولف را بدک می‌کشد، آن را برگرداند و در اختیار دانشجوی مشتاق قرار دهند و او را با تألیف خود دچار سرگیجه و عواجز فکری نکنند؛ مگر آنکه از یاد ببریم که در دانشگاه‌ها و مراکز علمی ما، تألیف جایگاه ویژه‌ای دارد که ترجمه فاقد آن است و برای ارتقا، نمره بالاتری می‌گیرد.

در کتاب فلسفه فلسفه سیاسی خواننده جویای فهم فلسفه سیاسی به ندرت با مسایل اساسی و اصلی اندیشه فلسفی روبه‌رو می‌شود. در حالی که شناخت و فهم این مسایل است که می‌تواند به او در نظریه‌پردازی و احیاناً تفلسف در مبادی چیزی به نام سیاست یاری رساند. کسی که نداند سیاست نمی‌تواند و نباید از «چیستی» و نه فلسفه سیاسی را می‌فهمد و لاقل در این کتاب هم تا آنجا که من جست‌وجو کردم، تعریف جامع و مانعی از بنیان‌های سیاست، پیدایی و خاستگاه آن و مراحل تکاملی‌اش نیافتم و یقین دارم دانش‌جوی پرسشگر علوم سیاسی نمی‌تواند و نباید از «چیستی»

سیاست نپرسد و از فهم آن صرف‌نظر کند و این بی‌تردید وظیفه اندیشه‌ورانی است که در این حوزه اندیشه کرده و می‌نویسند. در معرفی کتابی به‌خامه مک فارلین به نام نظریه سیاسی مدرن^۲ می‌خوانیم: در گذشته، نظریه سیاسی و فلسفه سیاسی به طور جداگانه آموزش داده می‌شد. نظریه سیاسی از راه تحلیل مفاهیم (سیاسی) و فلسفه سیاسی به مطالعه و بررسی آثار اصلی و عمده بزرگان و پیش‌تازان اندیشه سیاسی در توالی تاریخی آن. اما دکتر مک فارلین این دو رهیافت را برای پدید آوردن روش و شیوه جدید و موضوع‌پیش‌تری در هم می‌آمیزد، یعنی (اندیشه‌های) هابز، لاک، روسو، بنیام، جان استوارت میل، هگل، مارکس و انگلس، با تفسیر دیدگاه‌های معارض همه‌ها نقل قول‌های زیادی از آنها و آزمون اندیشه هر یک از آنان پیرامون مسایل اساسی و تغییر‌ناپذیر سازمان اجتماعی با کتاب کوچک و کم‌حجم پرفسور رافائل به نام مسایل فلسفه سیاسی^۳ که تقریباً به همه مسایل و پرسش‌های فلسفه سیاسی به شیوه‌ای انتقادی و بسیار موکفانه می‌پردازد با بحث و تحلیل جامعی از نظریه علمی و فلسفی و تفاوت میان آنها تکرار می‌دهد به شیوه دیگری مک فارلین در اثر خود به آن مبادرت ورزیده که به آن بالا اشاره کردیم. نظر پرفسور رافائل درباره این مقوله سیاسی چنین است: اصطلاحات «نظریه سیاسی» و «فلسفه سیاسی» امقوله‌هایی^۴ هستند که اغلب به شکل مفاهیم جایگزین مورد استفاده قرار می‌گیرند. در حالی که تفاوت چشمگیری میان آنها وجود دارد. اثر تزویرک دانشوران سیاسی و فلاسفه سیاسی با هم یکی نیستند. به همین سبب تفاوت چشمگیری میان نظریه جامعه‌شناختی جامعه‌شناسان که دارای دیدگاه نظری (تزویرک)‌اند با فلسفه اجتماعی فلیسوفان وجود دارد. در بحث پیرامون تفاوت میان این دو نوع نظریه، بهتر و مناسب‌تر آن است که هر دو، هم نظریه اجتماعی و هم نظریه سیاسی را با هم در نظر بگیریم. البته تردیدی نیست که میان این دو – اجتماعی و سیاسی- تمایزی نیست. اما هدف من در اینجا مدت‌مناظر کردن نظریه‌پردازی فلسفی درباره جامعه و دولت از آن گونه نظریه‌پردازی است که به‌وسیله دانشمندان و جامعه‌شناسان آرایه می‌شود. خوب، اینکه می‌توان پرسید اگر مولفان ارجمند زحمتشکمان دست به برگردان آثاری از آن گونه که نشان دادیم، برزند و ترجمه پاکیزه‌ای فراهم آورند، هدف آموزشی‌شان را بهتر برآورده نخواهد کرد؟

اما، به‌بخش پایانی این کتاب درباره‌دموکراسی لیبرال و به‌دید من خوانندی‌ترین قسمت کتاب است زیرا تصویری آرایه می‌دهد از اندیشه و تاملات اخیر پیرامون فلسفه سیاسی و دیدگاه‌های اندیشه‌وران پست‌مدرن چون نو یا پست مارکسیست‌هایی که با پذیرش ایدئولوژی لیبرال دموکراسی خواستار «ایدیالیزه شدن و گسترش و تعمیق»‌اند. اما بیش از پرداختن به این موضوع – که برای جلوگیری از آلاله کلام نمی‌خواهم بحث درازدانی را پیش کشم – جز چند نکته توضیحی درباره پارامی مقوله‌های قابل بحث در این دو بخش و اشاره به نکته ظریف و قابل تامل پرفسور

مک فرسون که کتابی از او به نام سه چهره دموکراسی به ترجمه من چند سال قبل منتشر شد، درباره پست لیبرال دموکراسی با تأکید طنزآمیزی بر پیشوند «پست» یا «پسا» کتم که بسیار تامل‌برانگیز است. او می‌نویسد: این روزها مقادیر زیادی مطالب مربوط به نظریه پردازی چیزی که می‌شود که هم کارشناسان مسایل روز و هم نظریه‌پردازانی که این اصطلاح «پست» یا «پسا» را به کار می‌برند، آماده‌اند تا درباره «پست‌مارکسیسم» نیز سخن گویند. منظور و هدف در هر دو مورد یکی است: نشان دادن اینکه چیزی که اکنون با خط پیوند (-) نوشته می‌شود، در واقع ناپدید شده و با چیز کاملاً متفاوت دیگری جابه‌جا شده است. در هر دو مورد اگر کسی نتواند این واقعیت را انکار کند و بر آن باشد که لاقل چیزی از شکل افتاده و سطحی مشابه آنچه در گذشته بوده هنوز هم وجود دارد احتمالاً مجبور است آن روح پلید را با واژه «پست» یا «پسا» تطهیر کند.

به این ترتیب اگر نشود برای مثال نظام سرمایه‌داری به سبک قدیم (از مد افتاده) را با اخلاقیات پذیرفته‌شده امروز توجیه کرد یا این امر به دشواری ممکن باشد، به‌صرفه‌تر است که بگوییم نظام سرمایه‌داری جای خود‌را با چیز دیگری، یعنی «پاسمارمایداری» داده است. همچنان که مارکسیسم سبک قدیم (از مد افتاده) نیز کامکان مشکل‌آفرین است، شاید بهتر باشد «مرد» اعلام شود که جایش را چیزی به نام «پسامارکسیسم» گرفته است.^۵ و با توجه به این نقل‌قول است که می‌خواهم مختصری درباره این دو بخش از کتاب بنویسم که مولف کتاب با رهیافتی غیرانتقادی، تنها با بازگویی گفته‌های این نظریه‌پردازان «پست مارکسیست» و دیدگاه‌هایشان که چیز تازه و در خور تاملی هم نیست، می‌خواهد نشان دهد که «چپ نو» که لابد خود ایشان از آن طایفه است با درک بهتر و ژرف‌تری از پیشینیان مارکسیست‌شان مناسبات جامعه سرمایه‌داری «عصر جهانی» را شناخته و با شیوه‌ای نو و ابتکاری بر ضد آن – بربریت مدرن – به مبارزه مرگ و زندگی همت گماشته است. در حالی که می‌دانیم در چند دهه اخیر جز موارد نادری، آنچه به نام «اندیشه چپ» ادعا شده و به قلم آمدن آن نظریه اصیل و نامیرای مارکسیستی نیست که حتی روشنفکر پست‌مدرنی چون مایکل هارت – همکار و همفکر آنتونیو نگری – آن را چنین توصیف می‌کند: نظریه مارکسیستی هرگز در گذشته چندان امروز در مرگش، چنین سرزنده شاداب و پویا نبوده است.

اندیشه چپ – مارکسیسم «خنه نشده» اصیل را تنها در آثار لویی آلتوسر و دیگری چون او می‌توان یافت که صلاح برنده‌ای در مبارزه با نظام سرمایه‌داری در اشکال جدید آن برای تغییر بنیادی است. آتانی که مارکسیسم را علم می‌دانند و نه ایدئولوژی و بر آنند که اکثر به اصطلاح مارکسیست‌ها، چه در گذشته و حال و احزاب کمونیستی که آنها را تشکیلات ریبوزنیستی (تجدیدنظرطلبانه) می‌نامند، حقیقت مارکسیسم را نفهمیدند. بنابراین، به اصطلاحاتی چون «مپروتوری» اقایان نگری و هارت، به جای امپریالیسم می‌تواند عملکرد هنوز غارت‌گرانه جهانی را توضیح دهد و نه واژه من عدنی «هالیئتود» (آنبوه) جایگزین طریقه تار شده‌واستثمارزده پرولتار یا شود که هنوز هم به گفته بل مسینگ، رسالت براندازی نظام سرمایه را دارد.^۵ شاید عجیب جلوه کند یا با چوب تکفیر بر

تبعید، ترور، کودتا

رزم‌آ را را شاخص‌ترین، باسوادترین، و بر کارترین افسر در طول تاریخ ارش می‌داند اما از نگاه نویسنده کشته شدن وی پس از گذشت نزدیک به ۶۰۰ سال هنوز در هاله‌ای از ابهام است و تاریخ معاصر ایران در بررسی مرگ وی با اسرارآمیزترین ماجراها مواجه است. هلاست که به‌سیارای از محققان به‌سیارای زرم‌آ را به و سببهای باورنشدت قتل زرم‌آ را به و سببهای یک فرد مذهبی انجام‌نپذیرفته است. وی همچنین بر این اعتقاد است وقتی زرم‌آ را برای تصویب قرارداد الحاقی از سوی انگلیسی‌ها تحت فشار قرار گرفت راه سیاست موازنه میان



فرق دگردیشیانی بکوبند که باور دارند نه گذاری واقعی از مقطعی در تاریخ جهان صورت پذیرفته و نه انسان در بند از اسارت رهایی یافته – آری، بربریت کهن به گفته فروش و بسیاری دیگر اندیشه‌وران ژرف‌نگر چون فرانسویس ویر، نیز فکت، بربریت اندر، مون و سوزان جرج به «بربریت مدرن» تحول یافته است؛ اما نظام بهره‌کش سرمایه‌داری با شیوه کارای «انسانی کردن» انسان‌ها که با استفاده از تکنولوژی جدید کاراتر و موثرتر نیز شده است، همان است که بود و باید برانداخته شود که بی‌تردید خواهد شد. بنابراین، اظهاراتی نظیر «ارمان پسامارکسیسم» و تحلیل‌های سست کمپایه‌ای از قبیل «سط و گسترش انقلاب دموکراتیک و فهم متکثر از جامعه» و اینکه «سیاست معاصر ادا عرصه مبارزات پرولتاریایی» نیست، بلکه «به مجموعه‌ای کلی از کشمکش‌های هویت‌های متفاوت و رقیب تجزیه شده»^۶ و فروگاستن «جنگ طبقاتی» چنان که در مبارزات وال‌استریت نشان داده شد، در واقع چیزی جز دیدگاه

آشتی‌جویانه مشت‌ی روشنفکر رادیکال بورژوا نیست که با پذیرش اصل نظام کهن، می‌خواهند سیمای انسانی‌تری از آن به نمایش بگذارند. مولف با نقل قول‌های فراوانی از لاک‌لاو و موفه که بر حسب تصادف هر دو را از نزدیک می‌شناسم و اولی استاد من در دانشگاه اسکس بود و هس با کوچکت‌ر از من است و به همین دلیل هم رابطه دوستانه و شوخی‌آمیزی با هم داشتیم، مارکسیست دوآشته آرژانتینی بود که پس از فرار از زندان به انگلستان – مهد مودکراسی می‌آید و پس از رسیدن به موفعتی در آنجا و سستی گرفتن مبارزات سیاسی چپ در دهه‌های بعدی، باید با پیشنهادش درباره رادیکالیزه شدن دموکراسی نظریه‌پردازی کند. موفه نیز مانند او می‌اندیشد و اینها و امثال‌شان در تلاش برای حفظ وضع موجودند، اما ایجاد اصلاحاتی که اگر پهنه را گسترده‌تر بگیریم، یعنی عملکرد جهانی نظام سرمایه این امر در همه جا به طور یکسان ناممکن است. اگر نظریه‌پردازان پست‌مدرن مانند لاک‌لاو و موفه با استفاده و بهره‌گیری از دیالکتیک کلسن (دموکراسی چوئان رویه) و اشمیت (دموکراسی چوئان جوهر) در پی بازسازی «ارمان دموکراسی و روح کثرت‌آرپانه‌اند»^۷ همه در جهت نیز مبارزه طبقاتی است که اصل محوری مارکسیسم است. و من نمی‌توانم ه‌ر‌ای و هم‌گام با چپ‌های نو و پسامارکسیست‌هایی باشم که در عین توجه به تعمیق و گسترش ایدئولوژی لیبرال دموکراسی به گفته مولف کتاب نظریه فلسفه سیاسی، «به بازسازی‌های برای مشارکتی‌تر کردن آن می‌اندیشند»^۸.

به خواننده وعده می‌دهم که نقد ایسن کتاب می‌ماند برای آینده اگر…

بی‌نوشت‌ها:

- A Grammar of Politics-۲ Modern Politel Theoy
- D. D. Raphael, Problems of Political Philosophy-۳
- سی. بی. مک فرسون، سه چهره دموکراسی، ترجمه مجید مددی، نشر دیگر، تهران
- نقدی بر مارکوزه، ترجمه مجید مددی
- فلسفه فلسفه سیاسی، ص ۲۴۹
- همان‌جا، ص ۲۵۳
- همان‌جا

روس و انگلیس را در پیش گرفت و به‌روس‌ها گرایش پیدا کرد و همین امر باعث شد که انگلیسی‌ها با آمریکایی‌ها در براندازی او هم‌داستان شوند. وی از سید ضیاءالدین طباطبایی روایت کرده است زمانی که نزد شاه بود ناگهان علم وزیر کار کابینه رزم‌آ را دوست نزدیک شاه نفس‌زنان وارد شده و بی‌تامل گفت: زند، خلاص شدسیم! بخش سوم کتاب با عنوان «حیات جادوایی» به بررسی مهم‌ترین موضوعات زندگی دکتر مصدق اختصاص همکاران، شکاک بودن مصدق، مشاوران ناگاه، انتخاب مصدق به‌کاران، شکاک بودن وی، اقتصاد بدون نفت، پیشوا در غفلت، توفان نزدیک است، شب کودتا در خانه مصدق، ناگفتها در مورد ۲۵ تا ۲۹ مرداد ۱۳۳۲، دیدار دوباره با سپهبد آرموده، گزارش یک آدم‌ربایی (افشار طوس)، حمله تاک‌ها به خانه مصدق و گزارش کودتا از زبان دکتر صدیقی وزیر کشور مصدق^۹ پرداخته‌است

پیشنهاد

روایت ویراستار

محمود فاضلی

■ عبدالحسین آذرنگ، مترجم، پژوهشگر و ویراستار، برای پژوهشگران نامی آشناست. کسانی که در حیطه نشر، ویرایش و مانند آن گام نهاده‌اند بی‌شک نام وی را شنیده‌اند اما اکنون متن روایی از ایشان انتشار نیافته بود. کتاب اساتدان و نااستادام نخستین نثر از این دست است که آذرنگ به علاقه‌مندان آثارش تقدیم کرده است. در این کتاب حکایت مردی را می‌خوانیم که در تمام عمر از کودکی تا میانسانی در طلب علم، شور و شوق فراوانی داشته است. نویسنده خود در معرفی کتابش چنین می‌گوید: «این کتاب برای کسانی نوشته شده است که می‌توانند آموزاندن و آموختن دارند. عشق به آموختن را چه کسانی و چگونه در دل‌هایی برمی‌افروزند؟ میل به آموختن را چه کسانی و چگونه در دل‌هایی می‌میرانند؟ مرز میان استادی و نااستادی کجاست؟ آیا اگر ما اساتدان دیگری می‌داشتیم یا تاثیرگذارانی که علاقه‌های عمیق و استعداد‌های ما را در می‌یافتند و ما را به مسیرهای خودمان سوق می‌دادند، اکنون همان بودیم که هستیم؟ آموزشگران راستین، انگیزش‌گران راستین‌اند؟ آنها کاشف، هدایتگر، الهام‌بخش و نیرودهنده انگیزه‌هایی هستند که سرچشمه همه آفرینش‌ها، ره‌گشایی‌ها و ساختن‌هاست.»

در این کتاب، با تجربه‌های شخصی و دست اول نویسنده‌ای آشنا می‌شویم که با زبانی ساده و بی‌برده از کسانی سخن می‌گوید که راه که می‌گشوند و کسانی که بن‌بست می‌ساختند. شریک شدن در این تجربه‌ها شاید راهی به سوی شناختن بهتر این واقعیت باز می‌کند که مسیرهای آینده در گرو گشوده شدن انواع راه‌هاست.

آذرنگ در این کتاب دریافت‌هایش را در ارتباط با آدم‌هایی که راهگشا یا مغل پیشرفت برای دیگرانند، در قالب‌های داستانی نوشته است. این پژوهشگر و مترجم پیشکسوت، در بخشی از مقدمه این کتاب آمده است «فصل‌های مختلف این کتاب با نثری ساده و به شکلی داستان‌گونه برای مخاطب نوشته شده‌اند. آشنایی با برخی پیچیدگی‌های محیط‌های آموزشی و فرهنگی و ناگهانی به واکتش و رویکرد آدم‌هایی مختلف در موقعیت‌های تحصیلی، شغلی و حرفه‌ای نشان اساتدان در رشد دانشجویان و تاثیر نخبگان بر رشد دیگران از نکاتی است که آذرنگ در یادداشت‌های داستانی خود به آنها پرداخته است.»

متن کتاب بسیار صمیمی است و خواننده را از سرگذشت روایتی این پژوهشگر آگاه می‌کند. اساتدان و نااستادام رومی انتقادی است از تجارب شخصی نویسنده از روابط آموزشی در ایران، چه در آن آموزش در دبستان باشد و چه سرانه‌خانه تاجایی که نویسنده خاطرات دوران خدمت سربازی خود را نیز با همان دقتی موشکافی می‌کند که تجارب خود را در موسسه میکروسافت در پس بیان تمام این تجارب شخصی



دغدغه مهم نویسنده آموختن و آموزاندن است. نویسنده با قدردانی، اساتدان تاثیرگذارش را یاد می‌کند و در برابرشان فروتنی و ادب بسیار نشان می‌دهد، اما نام نااستادانش را نمی‌برد و تلاش نمی‌کند که رسوایشان کند. او نشان می‌دهد که نااستادی می‌تواند حتی بزرگ‌ترین پژوهشگران را دوست نگیرد کند و بهترین فضاهای را به دوزخی تحمل‌ناپذیر بدل کند و امید کند که مقابل اساتدان، از نااستادان نیز سخن می‌گوید که شمارشان به مراتب بیش از اساتدان بود و تاثیرهای بد و منفی آنها، گذشته از آنکه پس از گذشته سال‌ها همچنان بر جا بود چه بسا مسیر کار و زندگی بسیاری چون نویسنده را تغییر داده بود. به گمان نویسنده هرچه درباره آموزشگران و شاگردان و روش‌های آموزشی‌شان بهتر تامل شود، با بحث و گفت‌وگوی بیشتری صورت گیرد و این موضوع را به عرصه خود آگاهی جامعه ببریم، تابوها و سکوت‌ها درباریان را بشکستیم به نسل‌های پس از خود کمک کرد‌ایم. به گفته نویسنده، وی در کتابش خواسته خاطره بگوید و سرگذشت بنویسد اما بارها مجبور بوده است که خود بازگردد و به وضعیت شخصی‌اش اشاره کند و این امر بی‌شک به سبب درآمیختگی چارناپذیر اینها با رویدادهاست یا ضرورت به‌دست دادن زمینه‌ای که بتوان ربط و تاثیرها را بهتر نشان داد. با این حال چون محوریت بحث، تجربه‌های شخصی است، خواننده‌خواه این اثر را می‌توان به‌گونه‌ای خاطرات فرهنگی دانست. کتاب آذرنگ گنجینه‌ای است میان خاطرات و بحث‌های نظری و تجربی درباره آموزش و پرورش. نویسنده در این کتاب تجربه‌هایش را از آموزش و پرورش و آموزش عالی و آموزش‌های غیررسمی در ایران و آمریکا را و تاثیری که این آموزش‌ها در زندگی‌اش گذاشته، بیان کرده است.

نویسنده ابراز امیدواری کرده است یادداشت‌هایی که از رویدادهای فرهنگی، پژوهشی و انتشاراتی، با با فعالیت‌هایش داشته است آنها را مبدون در قالب زندگینامه‌ای فرهنگی منتشر کند که در آن خاطره‌های بسیاری از محیط‌های آموزشی، پژوهشی و انتشاراتی، با خاطره‌هایی از اهل قلم (مترجمان، ویراستاران، کتابداران، هنرمندان، مدیران و روزنامه‌نگاران) مورد اشاره قرار خواهد گرفت. نویسنده مدعی است در کتاب تلاش دارد با تلفظ حقیقت، بگوید. نویسنده در ۱۲۴ صفحه‌ای خود را از عده‌ای نام برده است اما از کسانی که تاثیر منفی بر وی داشته‌اند هیچ نامی نبرده است و از خوانندگان خواسته است از تکرار کج‌وادی هردهم بر نیابند نام کسانی را بیابند که نتوانسته‌اند در آنها صفت نیکی بیابند.